

## به لقمه کسی نگاه نکن!

سفره پهن بود و همه داشتند غذا می خوردند. خانه شلوغ بود و مهمان های زیادی سر سفره نشسته بودند. صاحب خانه همین طور که داشت غذا می خورد، به یکی از مهمان ها که کنارش نشسته بود نگاه کرد. مهمان، از ظرفی که جلوییش بود، لقمه ای برداشت و تا آمد توی دهانش بگذارد، صاحب خانه گفت: این لقمه را نخور، یک تار مو در آن است.

مرد مهمان، به لقمه اش نگاه کرد و دید حرف صاحب خانه درست است. لقمه را از دهانش درآورد و با ناراحتی از سر سفره بلند شد و بیرون رفت. صاحب خانه که از رفتار مرد تعجب کرده بود، دنبال او رفت، دست او را گرفت و گفت: چرا بقیه غذایت را نخوردی و از سفره بلند شدی؟

مهمان گفت: من غذای کسی را که چشمش به لقمه من است، طوری که یک تار مو را در لقمه من می بیند، نمی خورم. انگار داری لقمه های مرا می شماری!

صاحب خانه متوجه اشتباهش شد و معذرت خواهی کرد. بعد با مهربانی دست مهمان را گرفت و او را سر سفره آورد و تصمیم گرفت از آن به بعد، هرگز سر سفره به لقمه و دهان کسی نگاه نکند.



